

هویت ایرانی به روایت شاهنامه فردوسی^۱

دکتر نصرت الله رستگار^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۲/۲۷

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۶/۵

چکیده

شاهنامه را میتوان اصلی ترین سند هویت و میراث مشترک ایرانیان دانست. فردوسی با تکیه بر روایات شفاهی و کتبی، در برخورد و مواجهه با بیگانگان و مهاجمان به بیان تعریفی از ایران و هویت ایرانی و سیر پیدایش آن، پرداخته است. هویتی که در یک روند تکاملی آهسته و با روال منطقی از بخش اساطیری شکل میگیرد و پس از طی مراحل مختلف ظهور و بروز مییابد. نویسنده در این مقاله کوشیده است، در یک تقسیم بندی، مشخصه های این هویت را از نگاه فردوسی، شناسایی و با استناد به رفتار تعدادی از شخصیت های شاهنامه و بررسی روند تکاملی روایات، تصویر بازسازی شده این هویت را ارائه دهد.

کلید واژگان

شاهنامه؛ هویت؛ هویت ایرانی؛ اساطیری؛ فردوسی.

۱. اصل این مقاله تحت عنوان «رد پای هویت ایرانی در شاهنامه» بصورت سخنرانی (زبان آلمانی) در سمپوزیوم هویت ایرانی در مسیر تاریخ (۲۰۰۵ م.) در رم ارائه شد و در سال ۲۰۱۰ م. در مجموعه مقالات همان سمپوزیوم به چاپ رسید:

N. Rastegar, "Spuren iranischer Identität in Firdausis Schahname", in: Iranian Identity in the Course of History, Proceedings of the Conference Held in Rom, 21- 24 September 2005, Serie Orientale Roma CV. OrientaliaRomana 9. Ed. By Carlo G. Cereti ..., Roma, Instiuto Italiano per L' Africa e L 'Oriente, 2010, pp. 265 - 287.

همین سخنرانی در ژوئن ۲۰۰۷ م. در انجمن فرهنگی ایران و اتریش در شهر گراتس این کشور بیان شد. متن فارسی این سخنرانی نیز، در شماره ۳۵ نشریه «آینه میراث» (۱۳۹۳-۱۳۹۴)، با عنوان «رد پای هویت ایرانی در شاهنامه» به چاپ رسید. همچنین خلاصه یی از این متن، بصورت یک سخنرانی با عنوان «هویت ایرانی در شاهنامه»، در مراسم یادمان دکتر حسن حبیبی (۱۲ بهمن ۱۳۹۲)، در «بنیاد ایران شناسی» ایراد شد. اکنون همان متن با اندکی اصلاحات و اضافات در اولین شماره از فصلنامه «مطالعات ایران شناسی» (شماره حاضر) به چاپ رسیده است.

۲. عضو بازنشسته هیئت علمی آکادمی علوم اتریش (۲۰۰۸-۱۹۸۳ م.) برای آگاهی بیشتر ن.ک. به:

http://www.oaaw.ac.at/iran/german/rastegar_nosratollah.html

بسی رنج بر دم بدین سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی^۱

این بیت که در اینجا بعنوان مطلع سخن نقل شد، بیان میکند که فردوسی طی سی سال کار بر روی شاهنامه کوشید تا به ایرانیان، تاریخ باستان و هویت فرهنگیشان را نشان دهد؛ به ایرانیانی که در زمان فردوسی، اعراب آنان را با تحقیر «عجم» (غیر عرب) مینامیدند.

سرانجام پس از سی و پنج سال کار مداوم بود که اگر به زبان هاینریش هاینه^۲ شاعر قرن نوزدهم آلمان بگوییم: «داستانی از عهد باستان» بوجود آمد «تا دیگر از ذهن» هیچ پارسی زبانی «بیرون نرود». این بدرستی همان انگیزه و رسالت فردوسی در سرودن شاهنامه بوده است:

چو این نامور نامه آمد به بن

ز من روی کشور شود پرسخن

نمیرم ازین پس که من زنده‌ام

که تخم سخن را پراکنده‌ام

۳(۹۱۳-۹۱۲/خاتمه)

شاهنامه که بصورت «مثنوی» در بحر «مقارب»^۴ سروده شده و حدود پنجاه و چند هزار بیت را شامل میشود، به مثابه آئینه و واسطه‌یی برای بیان حماسی روایات فرهنگی و تاریخی ایران قبل از اسلام است. فردوسی روایات ایرانی مربوط به تاریخ و فرهنگ دوران پیش از اسلام را که در قرن چهارم هجری قمری، هنوز بصورت پراکنده، چه کتبی چه شفاهی، اینجا و آنجا بدست آورده بود،

۱. ن.ک. به: ژول مول، ۱۳۴۵: ۱۰۳ / دیباچه. جلال خالقی مطلق این بیت را مضبوط ندانسته و آن را در زیرنویس آورده است. برای آگاهی بیشتر ن.ک. به: شاهنامه فردوسی، به کوشش جلال خالقی مطلق، ۸ جلد، دفتر هشتم، ۴۸۷: ۱۳۸۶، زیرنویس ۱۱.

2. Heinrich Heine (1797-1856.م):

Loreley

Ich weiß nicht, was soll es bedeuten,

Daß ich so traurig bin;

Ein Märchen aus alten Zeiten,

Das kommt mir nicht aus dem Sinn.

۳. نویسنده در نقل ابیات از متن فارسی، شماره‌گذاری کتابها و بیت شماری از روش ژول مول (۱۸۷۸-۱۸۳۸.م) و تصحیح آنها توسط فریتس ولف (۱۹۳۵.م) تبعیت کرده است، بدین صورت: اول شماره کتاب (پررنگ) و بعد از / شماره بیت.

۴. فاعولن فاعولن فَعَل.

بر پایه «هنجارهای همیشه ثابت»^۱ نشان نمیدهد؛ بلکه بدانها از دیدگاه «تطور تاریخی»^۲ مینگرد و آنها را به‌همین ترتیب منعکس می‌سازد؛ بعبارت دیگر این روایات شفاهی و کتبی مربوط به ایران پیش از اسلام در شاهنامه، طوری مرتب و بنظم کشیده شده‌اند که ما شاهد روند تکاملی و تطوری جوامع انسانی و گذار آنها از دوران اساطیری و پیش از تاریخ (کتابهای ۱۳-۱) به دوره نیمه تاریخی (کتابهای ۱۹-۱۴) و سپس به دوره تاریخی (کتابهای ۵۰-۲۰) هستیم؛ از اشکال اولیه و بدوی زندگی در عصر حجر (کتابهای ۲-۱) تا دوره فلز (کتابهای ۴-۲) و از زندگی روستایی به شهری (کتابهای ۶-۱) و از ساختارهای تشکلات مدنی و فرمانروایی محلی به حکومت‌های کشوری و دولتهای ملی و بین‌المللی (از کتاب ۵ به بعد). این نحوه نگرش به اصطلاح «تطوری» فردوسی، فقط دربرگیرنده تحول ساختارهای اجتماعی و حکومتی ایران که ابتدا در بخش اساطیری توصیف میشوند، نبوده است؛ بلکه مراحل تکوینی تحولات فرهنگی ایران و در همین زمینه نیز مراحل تکوینی هویت ایرانی را شامل میشود که در اینجا باید آن را دقیقتر مشخص کرد.

الف) مفهوم هویت ایرانی

در ابتدا این سؤال مطرح میشود که آیا در داستانهای روایی شاهنامه، اطلاعات منسجمی، بویژه درباره «هویت ایرانی» در ایران پیش از اسلام وجود دارد یا اینکه آیا فردوسی در شاهنامه، شخصاً درباره چنین «هویتی» یک نظریه مشخصی را ارائه داده است؟ پاسخ این پرسش هم منفی و هم مثبت است؛ منفی بدین دلیل که ما در هیچ بخشی از شاهنامه، نه در روایات باستانی که در آن منعکس شده و نه در ابیاتی که حاوی نظرات شخصی فردوسی است، مطلبی با این عنوان یا متن مستقلاً را برای این موضوع پیدا نمیکنیم و مثبت بدین دلیل که فردوسی در بسیاری از جاهای متن شاهنامه، ضمن نقل داستانها، بطور پراکنده مشخصه‌هایی را از رفتار و شخصیت تعدادی از شاهان، شاهزادگان، پهلوانان، رزمندگان، هنرمندان، مهندسان، صنعتگران، پیشه‌وران و حتی افراد معمولی و ساده را ارائه میدهد که ما میتوانیم آنها را ملاک برداشت ایرانیان از «هویت» خود قلمداد کنیم و بر همین اساس به بازسازی این «هویت» پردازیم؛ بطور مثال، بخشی از پیشگویی رستم فرخزاد در مورد پیروزی قریب الوقوع اعراب نو مسلمان بر ساسانیان و خطر انحطاط فرهنگ و هویت ایرانی به وضوح نشان میدهد که فردوسی (یا رستم

1. Normativ.

2. Evolutionär.

فرخزاد) یک تصور روشن و دقیق از سنت فرهنگی و هویت ایرانی در دوران قبل از اسلام داشته، اگرچه آن را مشخصاً و بطور مستقل و منسجم ارائه نکرده است. چند بیتی از این پیشگویی مشهور و بسیار نقل شده را از زبان رستم فرخزاد بشنویم (۱۰۵ / ۵۰ به بعد):

چو با تخت منبر برابر شود
همه نام بوبکر و عمّار شود
تبه گردد این رنجهای دراز
شود ناسزا شاه گردن‌فراز
ز ایران و از ترک و از تازیان
نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
سَخُنْها به کردار بازی بود

طبق فهرست فریتس ولف^۱، از کتاب ۴ به بعد، ابیات زیادی را می‌بینیم که در آنها نام کشور «ایران» و همینطور مترادفهای آن «ایران‌شهر»، «ایران‌زمین» و «بوم ایران» ذکر شده که اغلب برای تفکیک حد و مرز جغرافیایی ایران و یا برای بیان همبستگیها و ارتباطات ایران با کشورهای همسایه بکار رفته است. در جاهای دیگر متن، نام جغرافیایی «ایران» بطور استعاره و نمادین برای تمامی اعضای جامعه چند ملیتی ایران آمده است (۱۱۴ / ۴۰):

برآشفت ایران و برخاست گرد

همی هر کسی کرد ساز نبرد

در شاهنامه لفظ «ایرانی» که بعنوان صفت از نام کشور ایران مشتق شده است^۲ و اغلب بصورت جمع «ایرانیان» می‌آید، نشانه‌ی برای تعلق داشتن به یک حکومت و یک فرهنگ مشترک است که همه بدان وابسته و متعهدند، بویژه آنجا که «ایرانیان» را از «انیرانیها» منفک میکند؛ ایرانیان در

۱. Fritz Wolff (۱۹۴۳-۱۸۸۰ م. برلین)، خاورشناس و زبان‌شناس آلمانی، نویسنده فرهنگ شاهنامه فردوسی.
۲. زبان‌شناسان لفظ «ایران» را iran صورت جدیدی از لفظ پهلوی «ایران» ērān یا «ایران‌شهر» ērānšahr و پارتی «ایران» airān و فرس قدیم آریانام ariyānām (سرزمین آریاییها) که جمع اضافه ملکی «آریا» است، میدانند. همانطور که ذکر شد، در شاهنامه فقط صحبت از «ایران/ایران‌شهر/ایران‌زمین» یا «بوم ایران» است و از لفظ «آریا» (که در فرس قدیم، بصورت آریا arya است) اصلاً سخنی نیست. مقایسه شود: بیلی، ۱۹۸۷: ۶۸۱ به بعد.

مقابل تورانیان یا ترکان، تازیان و دیگران.^۱

از این گذشته، در شاهنامه از نقطه نظر فرهنگی و نیز سیاسی - دولتی، به عناوین و نشانه‌هایی برخورد میکنیم که از کتاب ۶ به بعد آمده است؛ بعنوان مثال به این موارد اشاره میکنیم:

۱. در زمینه‌های نظامی و جنگی در ابیات از عناوین «ایران گروه»، «سواران/گردان ایران» استفاده میشود که اقوام ایرانی «کوچ؛ بلوچ؛ کرد؛ خوزی؛ دیلمی؛ طبری؛ گیلی؛ ارمنی؛ الانی» و غیره^۲ بدانها تعلق دارند.

۲. صفت «پارسی» مشتق از نام استان «پارس» (جمع آن «پارسیان») که گاهی مترادف با «ایرانی» است و گاهی هم فقط جمعی از ایرانیان را بدان نام میخوانند.

۳. جا بجا نامها و عباراتی، مانند «دهقان» (ملاک بزرگ)، «آزاده/آزادگان» و «پهلوی» نیز بعنوان مترادف با «ایرانی»/«ایرانیان» آمده است.^۳

۴. عباراتی نیز وجود دارند، مانند «آیین پیشینگان»، «راه پدر» و نیز «رسم کیان» یا «رسم راه شاهان» که به سنتهای فرهنگی و حکومتی ایران قبل از اسلام اشاره دارند.

بنابراین جای تعجب است که در شاهنامه برغم اشاراتی که ذکر شد، هیچگونه مفهوم یا اسم عامی برای مفهوم «هویت ایرانی» وجود ندارد، مگر همان لفظ «ایرانی» که مانند قبل، به همان معنای صفت «ایرانی» و قید «ایرانی بودن» تا به امروز بکار میرود. واژه‌های جدید، مانند «هویت ایرانی»، «ایرانیّت» یا «ملت ایران» که در مباحث علوم سیاسی، بعنوان ترجمه واژه‌های غربی مثل "Iranische Identität" یا "Iranische Nation" یا "Iranische Nationalität" ساخته شده است، همگی واژه‌های نوینی هستند که از اواسط قرن نوزدهم میلادی (پس از شکل گرفتن یک دولت ملی مدرن در ایران و در بطن فرایند «جهانی شدن») در درجه اول، برای مرزبندی بین ایران و کشورهای همسایه که در آن زمان تحت سلطه استعمارگران بودند، وضع شده‌اند.

ب) مبانی اساطیری حکومت شاهنشاهی و فرهنگ ایران

همانطور که در آغاز ذکر شد، فردوسی سنتهای فرهنگی و حکومتی ایران پیش از اسلام را

۱. ن.ک. به: ولف، ۱۹۳۵، تحت «نیران»، لفظ پهلوی «نیران/انیران»؛ بمعنی «غیر ایرانی» در این ابیات آمده است: ۲۹۶، ۵۰۴، ۲۵۶۰/۴۳.

۲. برای ابیات مربوط ن.ک. به: همان منبع، تحت «سواران» و «گردان».

۳. در مورد این ابیات ن.ک. به: همان منبع، تحت این نامها، در شاهنامه الفاظ «پارسی» و «پهلوی» نیز بعنوان نام دو زبان ایرانی «پارسی» (فرس قدیم / پارتی) و «پهلوی» (زبان میانه ساسانی) نیز بکار رفته است.

نه از زاویهٔ هنجارهای ثابت (نرماتیو)؛ بلکه از دیدگاه «تطوری - تاریخی»، یعنی در بطن روند تکوینیشان به زنجیر کلام زیبا و موجز خود کشیده است. بنابراین وی در همان آغاز کتاب اول (کیومرث) به نقل آغازین‌ترین مراحل فرهنگی و حکومتی بشر برمیگردد و سپس تحول آن وقایع را در یک روند تکاملی نقل میکند و نشان میدهد که چگونه یک دولت و فرهنگ ایرانی شکل گرفته، ادامه یافته و چگونه در اواخر دورهٔ ساسانیان دچار از هم گسستگی و انحطاط میشود. در بطن همین تحولات است که «هویت ایرانی» هم بتدریج بوجود می‌آید و سرانجام به مخاطره می‌افتد. در اینجا بطور خلاصه نظری به این وقایع و تحولات^۱ می‌اندازیم:

۱. در سه کتاب اول شاهنامه (کیومرث، هوشنگ، تهمورث) نه از «ایران» و «ایرانی» و از «پارس» و «پارسی» و نه از هیچ کشور و مردم دیگری نامی برده نشده و همینطور از «آزاده / آزادگان»، کیومرث اولین شاه جهان است؛ او به تعلیم و تربیت انسانهای اولیه و عریان میپردازد و آنها را در غار ساکن میکند؛ به آنها می‌آموزد که از پوست پلنگ لباس تهیه کنند و ایشان را به «کیش» خود^۲ که بر مبنای ثنویت «خوب» و «بد» استوار است، دعوت میکند (۱۶ به بعد و ۴۷ به بعد / ۱ به بعد). شاهان بعدی هم تا کتاب چهاردهم به اشاعهٔ این باور و اعتقاد اولیهٔ یزدان پرستی اهتمام میورزند، به استثنای ضحاک که با ابلیس هم کیش و هم پیمان است (کتاب ۵)؛ اما «یزدان پرستی» در کتاب پانزدهم، بر اثر ظهور زردشت و دین و کتاب او، اوستا، تغییرات کمی پیدا کرده و بطور کتبی تثبیت میشود؛ البته اصول و ستونهای یزدان پرستی در تمام شاهنامه بدون تغییر میماند و یکی از ارگانهای اساسی و مهم فرهنگ ایرانی را در تمام قرون و اعصار تشکیل میدهد.

۲. رواج و توسعهٔ فرهنگ و تمدن در جهان پس از کیومرث توسط، هوشنگ، تهمورث و جم ادامه پیدا میکند:

- هوشنگ برای اولین بار، بعنوان «شاه هفت کشور» جهان تاجگذاری میکند؛ ولی نام این کشورها ذکر نمیشود (۲/۴)؛ وی آتش را کشف میکند؛ سپس آتش در آتشکده‌ها مورد احترام و ستایش واقع میشود؛ هوشنگ «جشن سده» را بنیان میگذارد؛ آیینی که بویژه بعد از ظهور زردشت در ایران، بعنوان یکی از مظاهر فرهنگ ایرانی تا به امروز برپا میشود^۳ (۱۴/۲۰؛ ۳۹ به بعد / ۱۵).

۱. برای شرح مبسوط این وقایع ن.ک. به: رستگار ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶.

۲. پلنگینه.

۳. یزدان پرستی.

۴. ابتدا در حکومت جهانی چهار پادشاه اول و سپس حداقل در ایران و توران.

۵. ن.ک. به: ولف، ۱۹۳۵: ۲۷۱، تحت «جشن سده».

هوشنگ در تداوم سنت کیومرث، به آبادانی کشورش میپردازد: از سنگ آهن، آهن را استخراج کرده، خود به پیشه آهنگری مشغول شده و ابزارهایی از آهن میسازد و نیز کانالهای آبرسانی ایجاد کرده، کشاورزی و دامداری را توسعه میدهد و نیز نحوه تهیه لباس از پوست و خز حیوانات یا چرم را به همگان می آموزد.

- تهمورث به تزکیه نفس و روان میپردازد، سپس اهریمن بد نهاد را به بند میکشد و سوار بر او به کشورگردی می رود. وی «دیوان» و پیروان او را نیز به بند میکشد و از همین دیوان «هنر»، «دانش» و «نبشتن»^۱ نزدیک «سی خط» را می آموزد:

چه رومی چه تازی و چه پارسی

چه سغدی چه چینی و چه پهلوی

(۳/۲۷-۴۷)^۲

- جم هم به توسعه و رشد فرهنگ و تمدن ادامه میدهد؛ سنت یزدان پرستی را سازمان میبخشد و خود در کنار مسئولیت فرمانروایی اش، وظیفه «موبد موبدان» را نیز بر عهده میگیرد: «همم شهریاری و هم موبدی»^۳ (۶/۶).

از این گذشته قشرهای اجتماعی را سامان میدهد و هریک از اقشار را برای وظایف اجتماعی معینی سازماندهی میکند؛ علوم را، بخصوص علم پزشکی و علوم ساختمان را توسعه میدهد؛ همینطور اسلحه سازی و وسایل نظامی، صنایع و هنرهای دستی، کشتیرانی و... (۴/۸ - ۵۰).

جم به مناسبت تاجگذاری و به تخت نشستن خود «جشن نوروز» را بنیاد می نهد که از آن پس به یک آیین ایرانی تبدیل میشود. جم در اواخر حکومت عادلانه اش که طی آن مرگ از میان می رود^۴ از راه راست و از یزدان پرستی منحرف میشود؛ خود را خدا پنداشته و از آن پس مستبدانه فرمان میراند. بنابراین مردم و سپاهیان، در حکومت جهانی ایرانی او، علیه وی قیام میکنند. در شاهنامه برای اولین بار (اینجا)، لفظ «ایران» مطرح میشود (۴/۱۸۸):

از آن پس برآمد از ایران خروش

پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش

۱. تهمورث دیو بند.

۲. نوشتن.

۳. در مورد «نویسندگان» و «دبیران» در شاهنامه ن.ک. به: سی. اِهلِرز، ۲۰۰۰: ۶ به بعد.

۴. در مورد مشروعیت مذهبی حکومت هخامنشیان که شباهتی به این حکومت دارد، ن.ک. به: گ. آن: ۱۹۹۲.

۵. عمر جاودانه.

۳. ضحاک (با همدستی ابلیس) پدر خود را در «گنگ دژ هوخ»^۱ به قتل رسانده، تخت او را تصاحب کرده و بدین ترتیب شاه اعراب میشود. وی کمی بعد به درخواست نظامیان شورشی ایران، به ایران آمده و بر تخت پادشاهی جم مخلوع و فراری مینشیند و بعنوان شاهنشاه ایران بر جهان حکومت میکند. از این پس یزدان پرستی که توسط جم سازماندهی شده بود از حکومت جدا میشود. آنچه از لحاظ سیاست دولتی بارز است، یکی، قیام کاوه آهنگر علیه ضحاک است؛ پیش‌بند چرمی کاوه که آن را بر سر نیزه‌یی کرده بودند از این پس به پرچم شاهنشاهی ایران تبدیل میشود و «درفش کاویانی» نام میگیرد؛ دیگری، پیروزی فریدون بر ضحاک است؛ «گرزه گاور» که فریدون خود آن را طراحی کرده بود، به نمادی برای شاهان و پهلوانان ایران و حتی بعد از او به نشانه قدرت کشور شاهنشاهی ایران تبدیل میشود.

۴. فریدون پس از آن که حکومت ظالمانه ضحاک را برمی‌اندازد (کتاب ۵)، بر تخت نشسته و بر جهان حکومت میکند (کتاب ۶)^۲. وی مرزهای سیاسی و جغرافیایی کشور جهان شمول ایران را مشخص میکند که آن را به سه بلوک بخش کرده و فرمانروایی بر هر یک از آن بلوکها را به یکی از سه پسرانش واگذار میکند (۳۰۲-۶/۲۹۰). در همین جا برای اولین بار محدوده این سه بلوک تعیین میشود:

- مناطق مرکزی و جنوبی ایران (۶/۳۲۱)؛

- خاور و روم؛

- مناطق شمالی در ترکستان و چین (توران زمین) و نیز مناطق شرق ایران و قسمتهایی از هند که همگی با هم «بوم ایران»، «ایران شهر» یا «دشت گردان ایران» نامیده میشوند.

بدین ترتیب به سلم، «خاور و روم» را واگذار میکند: «خاور خدای»؛ تور، «توران زمین» را دریافت میکند و «سالار ترکان و چین» میشود و به سومین و جوانترین پسرش، ایرج (که قبلاً پس از آزمون شایستگی ولایتعهدی سه پسرش، او را به جانشینی خود تعیین کرده بود)، «ایران» و «دشت نیزه‌وران» را میبخشد که عربستان و یمن را نیز در بر میگیرد و به «ایران خدای» معروف میشود (۳۲۱ و ۶/۳۰۰). لقب «ایران خدای» برای پادشاه ایران (ایرج) در شاهنامه برای اولین بار در

۱. بیت المقدس: اورشلیم - ۳۴۱ به بعد / ۵.

۲. در ابتدای فرمانروایی فریدون (کتاب ۶ در بیت ۹) می‌آید: «پرستیدن مهرگان دین اوست» که بعداً (همانجا، در ابیات ۴۰ به بعد) معلوم میشود که «مهرکشی» مترادف «یزدان پرستی» است. این یک اشاره تاریخی است به «مهرکشی» (Mithraismus) که در هزاره دوم ق.م. دین ایرانیان قبل از ظهور زردشت بوده است.

همین جا آمده است، بعد از آن القاب دیگری برای شاهان ایران در شاهنامه بکار برده شده است، مانند «شاهنشاه/شهنشاه/شهنشه/شاه ایران زمین»، «شهنشاه/شاه گیتی/جهان»^۱. شاهان ایران خود را «شاه هفت کشور جهان» میدانند.^۲

۵. تا این جای شاهنامه هنوز بین سکنه ایران (که شامل یمن، توران، روم و خاور است) از لحاظ ملیت، زبان یا فرهنگ تفاوتی که در متن به آن اشاره شده باشد، وجود ندارد. همه مردم تحت فرمان فریدون، چه در ایران یا در توران، روم و خاور و همه یزدان پرست هستند؛ همگی به یک زبان که همان زبان رسمی کشور است، سخن میگویند و همگی دارای یک سنت مشترک فرهنگی هستند؛ اما بزودی بین ایران و توران تخاصم و دشمنی بروز میکند، علتش هم به قتل رسیدن ایرج، ولیعهد محبوب ایران، به دست دو برادر بزرگترش در توران بود که انتخاب پدر را در مورد ولیعهدی ایرج قبول نداشتند. قتل ناجوانمردانه ایرج موجی از انزجار و تنفر را در ایران برانگیخت که در نتیجه جنگهای موسوم به «کین ایرج»، توسط منوچهر علیه توران را بدنبال داشت. منوچهر موفق شد سلم و تور، عموهای مادرش را گردن زده و سر آنها را به نزد پدر بزرگش، فریدون بفرستد که این خود کمی بعد موجب لشکرکشیهای کین طلبانه افراسیاب و ارجاسپ علیه شاهان ایران شد. این جنگهای خونبار باعث ایجاد فاصله بین ایران و توران و ایرانیان و تورانیان شد. ادامه، همین موضوع موجب شد که بین ایرانیان و تازیان و رومیان و هندیان از لحاظ فرهنگی-

اجتماعی و در نتیجه از نظر هویتی، فاصله بیفتد و از هم دور شوند (۱۱۰۴/۱۱).^۳ این وقایع و نیز یک سلسله از ماجراهای مهم فرهنگی و سیاسی-حکومتی دیگر و همچنین آیینهای مشترک که در کتابهای ۱ تا ۱۳ (بخش اساطیری) آمده‌اند، همگی موجبات استحکام فرهنگ مشترک و تثبیت قدرت شاهنشاهی ایران را فراهم میکنند. در اینجا چکیده‌ی آن را نقل میکنیم:

۶. مراحل تکوینی کشور چند ملیتی ایران: سایر اتفاقات مهمی که در بخش اساطیری (در کتابهای ۱۳-۵) شاهنامه در شکل‌گیری و انسجام کشور شاهنشاهی ایران و فرهنگ و هویت ایرانی نقش

۱. ن.ک. به: ولف، ۱۹۳۵: زیر همین نامها.

۲. هرچند همیشه چنین نبوده است، ن.ک. به: شهبازی، ۱۹۸۳.

۳. در شاهنامه مرزهای سیاسی و جغرافیایی ایران و همسایگانش، معمولاً پس از هر جنگی با توجه به موفقیت یا شکست در لشکرکشی یا کشورگشاییها از نو تعیین میشود. همانطور که مستحضر هستید، کتاب ۲۰ از حکومت جهانی اسکندر حکایت میکند که شامل کشور ایران نیز هست؛ در کتاب ۲۱ ساختار حکومت اشکانیان «ملوک الطوائفی» نقل شده است. در این دوره، یک کشور مستقل و یا یک حکومت مرکزی به نام ایران وجود ندارد، هرچند تمام مردم این ملوک الطوائفی، ایرانی هستند. برای آگاهی بیشتر ن.ک. به: انوری، ۱۳۸۹: ۳۲-۴۲.

دارند، به اختصار و ترتیب عبارتند از:

لشکرکشیهای پیروزمندانه سام در زمان فریدون (کتاب ۶) و منوچهر (کتاب ۷)؛ تولد زال و به بیابان و دامنه کوه گذاشتن او توسط پدرش سام، سیمرغ از او نگهداری کرده او را در کنام خود میپروراند و تربیت میکند، زال بزرگ میشود و همه مشخصات پهلوانی را دارد، پشیمانی پدرش و بازآوردن او؛ منوچهرشاه، زال را به شاهی زابل و کابل منصوب میکند، ماجرای عشقی زال و رودابه، دختر مهرباب، شاه کابل که از نظر سیاسی پر دردمس بود؛ ولی در نهایت به ازدواج آن دو می‌انجامد؛ تولد رستم به راهنمایی سیمرغ (سزارین)؛ پهلوانیهای رستم نوباوه (پیروزی بر پیل سپید- کتاب ۷)؛ جنگ افراسیاب و لیعهد توران علیه نوذر، شاه ایران. او نوذر را به اسارت در آورده و به قتل میرساند، حکومت تورانیان بر ایران، برای مدت کوتاهی (کتاب ۸)؛ ایرانیان پس از قتل نوذر زو را به پادشاهی برگزینند؛ جنگ ایرانیان تحت فرمانروایی زو علیه تورانیان با وجود خشکسالی و قحطی در ایران و پیروزی آنان (کتاب ۹)؛ پس از مرگ زو، گرشاسپ به قدرت میرسد که او هم بعلت کهولت سن بعد از نه سال حکومت میمیرد؛ رام کردن رستم رخس را و جنگ او و زال علیه افراسیاب در حدود ری، جایی که بزرگان و آزادگان برای رفع بحران حکومتی در ایران، چاره‌جویی کرده و سرانجام کیقباد را به شاهی نامزد کرده و رستم او را از البرزکوه، به ایران می‌آورد. کیقباد، زال، رستم و دیگر لشکریان ایران، سپاه افراسیاب را متواری میکنند و کیقباد بر تخت مینشیند (کتابهای ۱۱-۹).

قهرمانیهای رستم برای آزادسازی کاووس شاه ماجراجو از اسارت دیوان در مازندران (کتاب ۱۲، «هفت خوان رستم») و بعداً رهاساختن او از زندان در هاماوران؛ ازدواج کاووس با سودابه، دختر شاه هاماوران (۱۳۴ به بعد ۱۲ ب)؛ تثبیت حکومت جهانی کاووس شاه؛ ازدواج رستم و تهمنه که در توران سهراب را بدنیآ آورد؛ آمدن سهراب به جنگ کاووس شاه؛ کشته شدن غم‌انگیز سهراب به دست پدرش، رستم که دل همه ایرانیان را به درد می‌آورد. ازدواج کاووس با شاهزاده فراری تورانی (بی‌نام) که سیاوش را به دنیا می‌آورد. سیاوش کمی بعد توسط رستم در سیستان پرورش یافته و تربیت میشود؛ محبوبیت شاهزاده سیاوش در ایران، عشق سودابه به او و چون جواب رد میشوند، به او اتهام میزند؛ گذشتن پیروزمندانه سیاوش از آتش و ثابت شدن بیگناهی؛ محبوبیت سیاوش در ایران؛ مهاجرتش به توران و ازدواج با فرنگیس (دختر افراسیاب، شاه توران) و جریره (دختر پیران، سردار تورانی)، محبوبیت سیاوش در توران؛ دشمنیهای بین توران و ایران برای مدت کوتاهی کنار گذاشته میشود؛ سیاوش به دسیسه گرسیوز و به دستور افراسیاب، کشته میشود و

کین خواهی مجدد ایرانیان و بروز جنگهای خونبار بین ایران و توران (کین سیاوش)، به سرکردگی رستم اوج میگردد؛ تولد کیخسرو پسر سیاوش و فرنگیس در توران و فرار کیخسرو^۱ از توران به ایران به نزد کاووس شاه و اعلام ولیعهدی کیخسرو توسط او؛ حکومت عادلانه و به اصطلاح «فدراتیو» (شاهنشاهی) کیخسرو در امپراتوری بزرگ ایران که شامل هفت کشور جهان است؛^۲ کشته شدن فرود، پسر سیاوش و جریره، به دست طوس؛ لشکرکشیهای خونبار؛ ولی پیروزمندانه کیخسرو علیه پدر بزرگش (افراسیاب) و کشتن او. کیخسرو پس از واگذاری جنجالبرانگیز پادشاهی اش به لهراسپ، منحصرأً به خداپرستی مشغول میشود؛ گم شدن اسرار آمیز او در برف. - طیف شخصیت‌های فعال در ۱۳ کتاب اول شاهنامه:

شاهان و خدم و حشم آنها؛ شاهزادگان و شه بانوان (از کتاب ۵ به بعد)؛ پهلوانان نامدار و بزرگان، دلاوران و رزمندگان و سواران؛ دهقانان؛ سربازان ساده؛ بازرگانان؛ پیشه‌وران تا پزشکان و همچنین سروش (فرشته ایزدی)؛ اهریمن؛ دیوان؛ ابلیس و جادوگران و ساحره‌ها؛ اژدها و ببرهای خطرناک و مرغ اسطوره‌ی سیمرغ و اسبانی که هم‌رزم پهلوانانند، چون رخس و شب‌دیز و... افرادی هم وارد صحنه میشوند که از اهریمن و بدی تبعیت میکنند، کردار آنان نابخردانه و ناعادلانه است، به دروغ و کژی دست میزنند، دل ندارند و رشک میورزند و بدخواه هستند و صفات ناشایستی دارند («دشمنی / ریو / اریمن / ترس / ناتوانی») و بسیاری خصایص بد دیگر، مانند سیه‌دیو (کتاب ۱)، ضحاک (کتاب ۵-۴)، سلم و تور (کتاب ۷-۶)، افراسیاب (کتاب ۱۳-۸)، بعداً هم ارجاسپ (کتاب ۱۵-۱۴)، یزدگرد بزهکار (کتاب ۳۴)، شیروی (کتاب ۴۴) و بسیاری دیگر. یک چنین افراد و مستبدان ستمکار از پشیمانی بویی نبرده‌اند؛ مثلاً جم در اواخر حکومتش؛ سودابه، همسر کاووس شاه (کتاب ۱۲) ابتدا شخصیتی خوب است، بعد به فریبکاری و خدعه‌گری اصلاح‌ناپذیر تبدیل میشود، دشمنی او با سیاوش و زدن اتهام به او تا اینکه سرانجام به دست رستم کشته میشود.

در این میان تعدادی از شاهان و پهلوانان ایرانی هم هستند که برای مدتی توسط ابلیس و اهریمن گمراه شده‌اند؛ اما بعداً پشیمان شده و به راه راست برمیگردند؛ بعنوان مثال نودر (کتاب ۸)، کاووس (کتاب ۱۲)، گشتاسپ (کتاب ۱۵)، قباد (کتاب ۴۰) و نیز شاهزادگانی، مانند طوس و قهرمانانی

۱. در مورد فرنگیس و سیاوش ن.ک. به: رستگار، ۱۳۹۰ / ۲۰۱۱: ۶۲۶ به بعد.

۲. ن.ک. به: رستگار، ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵: ۱۹-۲۳-۱.

۳. در مورد «جایگاه و نقش اجتماعی زنان در شاهنامه» ن.ک. به: رستگار، ۱۳۹۰: ۶۳۶-۶۱۹.

مانند گرگین از این دسته بشمار می‌روند. این را هم باید گفت که بعضی از شاهان، پهلوانان و گردان خوب ایران، در مقابل دشمنان خود به دروغ و حيله متوسل می‌شوند و این شیوه را از نظر استراتژی و تاکتیکی مجاز می‌شمرند؛ مثلاً فریدون برای آزمون شایستگی ولایتعهدی سه پسرش، خود را بشکل یک اژدها در می‌آورد (۶/۲۳۸)؛ هجیر و رستم که به سهراب دروغ می‌گویند و او را به کام مرگ می‌کشند (۹۰۷ به بعد، ۷۵۵ به بعد / ث ۱۲)؛ گشتاسپ با نام دروغین فرخزاد به روم می‌رود و با دختر قیصر روم ازدواج می‌کند (۶۵۹ به بعد، ۲۵۷ به بعد / ۱۵) اسفندیار لباس مبدل بازرگانان را به تن می‌کند و بدین ترتیب ارجاسپ، شاه توران را گمراه کرده و به قصر او وارد شده و او را به قتل می‌رساند (۱۹۹۸ به بعد / ۱۵)؛ شاپور ذوالاکتاف هم به همین ترتیب قیصر روم را فریب می‌دهد (۱۶۶ به بعد / ۲۹)؛ اما همه، همانطور که ذکر شد، این روش را بدلائل استراتژیکی اعمال نموده تا هویت واقعی خود را به زیان خود فاش نکرده یا بر اثر حقیقت‌جویی خود به کشور ایران خیانت نکنند. این اتفاقات که در بخش اساطیری نقل شده‌اند، اهالی سرزمین ایران را بویژه در مواقع جنگ بر آن میدارد که پشت به پشت هم در مقابل دشمن بایستند و در بحران و قحطی دست در دست هم نهاده، یکپارچه و با همبستگی و همدلی با مشکلات رو در رو شده و در رنج و شادی یکدیگر سهیم باشند. اینان از زمان فریدون به بعد، (برغم تفاوتهای قومی، قبیله‌یی و زبانی) با وجدان خود آگاه روزافزونی از تعهد و تعلق خود، نسبت به فرهنگ ایرانی و شاهنشاهی توانا و دشمن‌شکن ایران مغرور می‌شوند؛ زیرا این فرهنگ که از لحاظ اخلاقی از سایر فرهنگها بهتر و از نظر سیاسی و حکومتی، دست برتری دارد از خودشان است. بدین ترتیب فرهنگ و هویت ایرانی در همین دوره اساطیری و پیش از ظهور زرتشت، یعنی تا پایان حکومت کیخسرو، شکل ماندگار و منسجم خود را پیدا می‌کند.

۷. زبان رسمی کشور: در شاهنامه ارتباط زبانی بین ایرانیان و انیرانیان به یک زبان صورت می‌گیرد و آن زبان رسمی کشور ایران است؛ زبان پارسی یا پهلوی. بنابراین، ایرانیان و اهالی کشورهای همسایه، به زبان رسمی ایران تسلط داشته‌اند. از کتاب ۱۳ به بعد، گاهی در بیتی از «ترجمان» (مترجمین) یاد می‌شود، بی‌آنکه این امر برای کاربرد زبان رسمی در کشور ایران حائز چندان اهمیتی باشد. زبان، بعنوان مشخصه هویتی فقط در چند مورد نقش دارد و آن زمانی است که زبانهای همسایگان ایران مطرح می‌شود، مثل زبان رومی، تازی (عربی)، چینی و هندی.^۱

۱. ن.ک. به: ولف، ۱۹۳۵، تحت همین نامها. اساساً این موضوع که مرزهای جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی «ایران» و «انیران» در شاهنامه چگونه ترسیم می‌شود، باید جداگانه مورد پژوهش واقع شود؛ ولی این قدر میدانیم که مرزهای

ج) مشخصه‌های هویت ایرانی

تصویری که در ۱۳ کتاب اول شاهنامه از هویت اساطیری فرهنگی و حکومتی ایران ارائه شده است، در بقیه بخشهای شاهنامه؛ یعنی در بخش نیمه تاریخی و بخش تاریخی (کتابهای ۱۴ تا ۵۰)، به مثابه یک «الگوی ازلی»^۱ عمل کرده و تأثیر میگذارد. در شاهنامه از آن باعناوین «آیین پیشینگان/راه پدر» یا «رسم کیان» یا «آیین شاهان» یاد میشود. در اینجا سنت اساطیری و پیامبرگونه اولین پادشاهان و نیز اعتقاد به خداوند (یزدان پرستی) که توسط اولین پادشاه اساطیری؛ یعنی کیومرث پایه‌گذاری شده و توسط شاهان بعدی نیز مورد پشتیبانی و رواج وسیعتری واقع شده است، مهمترین مبانی فرهنگ ایران را تشکیل میدهد.

هرچند این دو سنت؛ یعنی اعتقاد به خدا و سنت شاهی، الگوهای ازلی بسیاری از فرهنگهای انسانی هستند؛ ولی این دو سنت در محدوده فرهنگ ایران، بصورت دیگری نزع یافته است: آبادانی، سازندگی، صلح و رفاه بین مردم، توسعه تمدن و دانش که در فرهنگ و حکومت «عادلان» پادشاهی ایران در سرلوحه کارها و وظایف قرار دارد^۲، بعنوان یک امر تقلیدی و وارداتی از یک فرهنگ بیگانه تلقی نمیشود؛ بلکه این وظایف و کوششها از فرهنگ ایرانی سرچشمه میگیرد. بنابراین مشخصه‌های اصلی این الگوی ازلی اساطیری ایرانی که ایرانیان اصول اخلاقی و هویت خود را از آن استنتاج میکنند، در بطن ۱. «یزدان پرستی/ایزدپرستی» و ۲. «آیین پیشینگان/راه پدر/رسم کیان/آیین شاهان» قرار دارد که در اینجا به جزئیات آنها میپردازیم:

سیاسی و جغرافیایی ایران و همسایگانش، معمولاً پس از هر جنگی، بسته به موفقیت یا شکست در لشکرکشی یا کشور گشاییها، از نو تعیین میشوند؛ اما این امر در مورد مرزهای فرهنگی به گونه‌ی دیگر است که در اینجا به آن ورود نمیکنیم. همین اشاره بس که مثلاً در کتاب ۲۰، حکومت جهانی اسکندر شامل کشورهای زیادی از جمله ایران است؛ ولی این امر بدان معنا نیست که بعد از پیروزی اسکندر، زبان و فرهنگ ایران، یونانی میشود؛ یا مثلاً همچنان که قبلاً هم بیان شد، در کتاب ۲۱ به ساختار ملوک الطوائفی حکومت اشکانیان اشاره شده است. در این دوره، یک کشور مستقل و یا یک حکومت مرکزی با نام ایران وجود ندارد، اگرچه تمام مردم این ملوک الطوائفی، ایرانی هستند. ن.ک. به: رستگار، ۱۳۸۴؛ همو، ۲۰۰۵: ۱۷-۲۲ و نیز همو، ۲۰۰۶: ۱۷۴-۱۷۰. همچنین مقایسه شود با: انوری، ۱۳۸۹: ۴۲-۳۲.

2. Archet

yp/ Prototyp.

۲. ن.ک. به: رستگار، ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵: ۲۲ به بعد؛ همو، ۲۰۰۶: ۱۷۲-۱۷۰؛ در مورد سنت حکومتی و فرهنگی ایران پیش از اسلام ن.ک. به: گ. آن، ۱۹۹۲؛ بیات سرمدی، ۱۹۷۰؛ کناوت و نجم آبادی، ۱۹۷۵؛ ر. شمیت، ۱۹۷۷ و ۱۹۸۹ الف و ب (همانجا ۱-۳ و ۲۵-۳۱). همچنین ن.ک. به: ر. شمیت، همان منبع به سایر منابع در مورد فرهنگ و زبانهای ایرانی؛ شهبازی، ۱۹۸۰ و ۱۹۸۳؛ در مورد نامهای ایرانی در متون و زبان فرس قدیم هم ن.ک. به: م. مایر هوفر، ۱۹۷۹.

۱. یزدان پرستی، ایزد پرستی

اعتقاد به خداوند، خدای نیک و راه او «دین یزدان/راه یزدان»^۱ و پس از ظهور زرتشت «دین بهی/بهدینی» یا «نیک دینی» و نیز اطمینان از اینکه یزدان، انسان را در تمامی امور شخصی یا اجتماعی و نیز به هنگام مبارزه علیه بدی راهنمایی و رهبری میکند، ستونهای اصلی فرهنگ ایرانی پیش از اسلام را تشکیل میدهند. ایرانیان یزدان پرست، خدایی را میستایند که بطور مطلق «خوب/نیک» است. هرچه بدی است از ناحیه دشمن او؛ یعنی «اهریمن» ناشی میشود که تمام صفات بد و جبارانه («بدی»، «دروغ»، «ریمن» (تقلب و فریبکاری)، «کژی» و بسیاری دیگر از این قبیل صفات منفی) به او منتسب است.

بدیهی است که «خداپرستی» یک ارزش همگانی است؛ اما «یزدان پرستی» ایرانی در فرهنگ ایرانی قبل از اسلام، همانطور که قبلاً عنوان شد، بدین جهت شاخص است که از بطن مبانی اساطیر ایرانی سرچشمه گرفته و بر اثر آن تبیین شده است (ن.ک. به: بالا: ب ۵ - ۱ و ذیلاً ج ۱۰۴ - ۱۰۱). اعتقاد به خدای نیک نه تنها ایجاب میکند که از بدی احتراز کرده، بلکه باید آنرا کیفر داد («بادافراه»). موبدان برای اولین بار در کتاب ۳ در کنار تهمورث مطرح میشوند؛ اما ایشان هنوز در سپاه شاه خدمت میکنند و تشکیلات سازمانی دیگری ندارند (۳/۳). در زمان پادشاهی جم، وی قشر موبدان («آموزیان/کاتوزیان») را از بقیه اقشار جامعه مجزا کرده و آنان را به دیری در کوهستانها اعزام میکند تا در آنجا به ذکر خدا مشغول باشند (۲۰ - ۴/۱۸). جم و منوچهر شاهان بزرگی هستند که خود را هم شاه و هم موبد میدانند.

البته، هرچند جدایی دین از حکومت، ابتدا به دست ضحاک صورت میپذیرد که در واقع هم پیمان با ابلیس است؛ اما در کشور او موبدانی نیز وجود دارند که گاه و بیگاه به او کمک میکنند (مثلاً برای تعبیر خواب او - ۷۶ به بعد/۵). در کتابهای بعدی، در بخش نیمه تاریخی و بویژه در بخش تاریخی نیز موبدانی هستند که در مناصب دولتی هم شاغلند.

در شاهنامه اعتقاد به خدا («دین یزدان» ۷/۲۰۱۹) هم قبل از ظهور زردشت که هنوز نام سازمانی مشخص ندارد (بجز در کتاب ۶ که دین فریدون «مهرگان» نامیده شده) و هم بعد از بنیانگذاری «دین بهی» توسط زردشت (۴۹ به بعد/۱۵)، بالاترین اصل اعتقادی مردم بوده و ضرورتاً بمعنی تعلق داشتن به یک سازمان مذهبی یا دینی خاص نیست. بجز شاهانی چون جم و منوچهر و

۱. ن.ک. به: ولف، ۱۹۳۵: ۴۲۵، تحت «راه»، شماره ۳۳.

موبدانشان که با هم تشکیل یک سازمان مذهبی داده بودند، بقیه شاهان (خوب) ایران از یزدان پرستی و موبدان حمایت میکنند، بی آنکه خود را موبد بدانند، مانند کیکاوس، کیخسرو، لهراسپ، گشتاسپ، اردشیر بابکان و تعدادی دیگر؛ حتی با وجود آنکه گشتاسپ و اسفندیار برای ترویج مذهب زردشت (بهدینی) به جنگهای مذهبی علیه معتقدان پیشین یزدان پرستی (مهرکیشی) دست میزنند، حال چه در کشور خودشان و یا علیه تورانیان؛ اما این دو خود به قشر موبدان تعلق ندارند و این جنگها را به این خاطر انجام نمیدهند که یک فرهنگ جدید با یک هویت سیاسی- دولتی جدیدی را بوجود بیاورند؛ بلکه وظیفه خود میدانستند که همه انسانها را در جهان، به یک نوع خداپرستی یا یزدان پرستی جدیدتر و بهتر وا دارند؛ یعنی به اعتقادی که اکنون با کتاب مقدس زردشت (زند / اوستا)، کتباً مشخص و تثبیت شده است.

در بخش تاریخی شاهنامه در کنار دین زردشت، مذاهب و ادیانی دیگر، مثل مسیحیت؛ دین یهود؛ مانویت؛ کیش مزدک هم مطرح میشوند. با وجود این، هویت ایرانی، بویژه در بخش تاریخی شاهنامه، به خاطر تعلق به یکی از ادیان ذکر شده، تبیین نمیشود. در بخش ساسانیان در دوره شاپور دوم می بینیم که ایرانیان زیادی مسیحی یا مانوی و در دوره قباد حتی پیرو کیش مزدک هستند؛ اما ایرانی باقی میمانند. آنچه که تمام مردم ایران را ملترم میسازد، این است که در تطابق با مذهبشان به اصول «نیکی» و «داد» و بطور خلاصه به «یزدان پرستی» پای بند باشند.^۱ کسی که به این اصول پای بند نباشد از پیروان بدی یا اهریمن تلقی شده که باید او را به راه راست هدایت کرد یا علیه او جنگید. یزدان پرستی در شاهنامه بر پایه این چهار اصل استوار است:

۱-۱. نیکی / نیکویی

۱-۲. داد / دادگری

۱-۳. راست، درست / راستی، درستی

۱-۴. پاکی

هر یک از این ارزشها یکی از فرامین اخلاقی و زیباشناختی است؛ زیرا همگی از صفات یزدان بوده و در زمینه کلی ثنویت مورد اشاره (خوب- بد)، بعنوان اصول نیک از مبانی فرهنگ و مشخصه های بارز هویت ایرانی بشمار میروند. در اینجا به هر کدام از این اصول میپردازیم:

۱. حتی در بخش پایانی شاهنامه این مطلب را از زبان رستم فرخزاد می شنویم (۹۱ به بعد / ۵۰):

همیشه به یزدان پرستی گرای

بپرداز دل زین سنجی سـرای

۱-۱. نیکی / نیکویی

در شاهنامه از خداوند با عبارت «یزدان نیک» و «یزدان نیکی دهش» یاد میشود. علاوه بر این دهها ترکیب دیگر با صفات «نیک / خوب / به» وجود دارد که هر یک مبین ارزشها و معیارهای اخلاقی «خوب» ایرانیان است، مثل «نیک اندیش»، «نکوکار / نیک کردار»، «نیکوسخن / خوب گفتار»، «نیک رای / خوب رای»، «نیک نام»، «نیک خوی / نیکونهاد»، «نیک روی» و امثال آنها. تنها کسانی زیبايند که نیکند، افراد بد زشتند، هم ظاهر و هم چهره آنها «ترسناک» است: «سیه دیو»، «ضحاک»، «افراسیاب»، جادوگران و زنان جادو (هر چند گاهی در چهره زیبا ظاهر شوند) و بعضی دیگر.^۲

۱-۲. داد / دادگری و دیگر ترکیبات آن

در بطن اعتقاد به خدای عادل (یزدان دادگر)، «داوری» و «دادگری»؛ بمعنی پاداش دادن به «نیکان» و مجازات «بدان» نهفته است (بادافراه ایزدی / بادافراهی).^۳

برای جلوگیری از طولانی شدن کلام، در اینجا از ذکر جزئیات مربوط به شدت شقاوت در مجازات «بدان» و نیز از بیان زشتیهای آن خودداری میکنیم که ایرانیان در مخاصمه با بدی یا در کین خواهیها یا در رزمهای تدافعی مرتکب میشوند. یک چنین کین خواهیهای بی رحمانه را، مثلاً در جنگ رستم و دیگران، علیه تورانیان می بینیم که کشتن زنان و مردان «برنا و پیر» و کودکان بی دفاع و ویران کردن شهرها و... را نیز شامل میشود^۴ و بیش از هر چیز، ناشی از حس عدالت خواهی ایرانیان از «داد» و «دادگری» و اصل «بادافراه ایزدی» است؛ حسی که گاهی هم بدلائل استراتژیک، ایرانیان مؤمن را برای گول زدن دشمن، به فریبکاری و دروغ و مثلاً پوشیدن لباس مبدل و کتمان هویت خود وادار میکند (ن.ک. به: بالا، ۶/۲ ب). اصل به فرمان یزدان به نیکی گردیدن و پاداش گرفتن و نیز مجازات بدکار و احتراز از بدی، مدلی است برای رفتار شاهان ایران و زیردستانشان و مشخصه‌ی است از هویت ایرانی. منوچهر به هنگام نشستن بر تخت میگوید (۷/۷):

۱. ن.ک. به: ولف، ۱۹۳۵: ۸۳۴، تحت همین عناوین.

۲. در مورد این جنبه «اخلاقی-زیباشناختی» ن.ک. به: رستگار، ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵: ۲۵ به بعد؛ ۲۰۲۱ و ۲۰۰۶: ۱۷۸ به بعد.

۳. ن.ک. به: ولف، همان منبع، تحت «داد» و دیگر ترکیبات آن، «یزدان دادگر»، «داوری» و «دادگری» و نیز: ۱۰۲، تحت «بادافراه ایزدی / بادافراهی».

۴. مثلاً ن.ک. به: «کین سیاوش»، ۶۸ به بعد و ۱۲/۵۵.

همم دین و هم فره ایزدی
همم بخت نیکی و دست بدی
از مستلزمات «داد» و «دادگری»، «داد و دهش»، به معنی رفتار عادلانه و تقسیم عادلانه است که از نیکی و نیکویی به دست می‌آید: «یزدان نیکی دهش». متضاد دهش «آز» است که از صفات اهریمنی و بد است. تقریباً تمام شاهان نیک و عادل و نیز بزرگان و پهلوانان ایران، بویژه آزادگان، خود را متعهد به اصل اجتماعی «داد و دهش» میدانند. فردوسی از هر کسی چنین انتظاری دارد^۱ (۵/۵۳۲-۵۳۳):

فریدون فرسخ فرشته نبود
ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
بداد و دهش یافت آن نیکویی
تو داد و دهش کن فریدون تویی

۱-۳. راست/راستی و درست / درستی

راستی و درستی نیز از اصول «یزدان پرستی» است. در شاهنامه اصطلاحاتی، مانند «راه راست»، «راست کیشی» مترادف یزدان پرستی است. «راستی» یکی از صفات خداوند است «داور راست گوی». در این مورد هم ترکیبات زیادی از «راست/راستی» وجود دارد که همگی از ارزشهای اخلاقی-اجتماعی خوبند: «راست پیشه»، «راست جو»، «راست دل»، «راستکاری»، «راست کوش»، «راست گوی»، «بی آزاری و راستی». در همین راستا ترکیباتی هم با «درستی» آمده است: «رای درست»، «سخن درست» و امثال آنها. متضاد «درستی» و «راستی»، «دروغ/ ناراستگویی» و «کژی» است که از صفات شاخص اهریمن بوده و باید از آنها احتراز کرد (۲۲/۵۷۴):

رخ پادشاه تیره دارد دروغ
بداندیش هرگز نگیرد فروغ

و نیز از زبان رستم فرخزاد (۵۰/۱۱۴):

ز پیمان بگردند و از راستی
گرامی شود کژی و کاستی

۱. برای آگاهی بیشتر ن.ک. به: رستگار، ۱۳۸۴/۲۰۰۵: ۳۴ به بعد و ۲۰۰۶: ۱۷۷ به بعد.

۱-۴. پاک و پاکی

این دو نیز از صفات خداوند هستند: «یزدان پاک / داور پاک». به همین دلیل در شاهنامه، اعتقاد به یزدان پاک «پاک دینی» نامیده شده و می‌بینیم که تمام ایرانیان برای «پاکی» ارزش والایی قائل هستند. فریتس ولف برای «پاک / پاکی» ۲۱ ترکیب و برای «پاکیزه» ۱۰ ترکیب دیگر را ضبط کرده است.^۱ این ۳۱ عبارت به جنبه‌های مختلفی از پاکی توجه دارند که میتوان آنها را در کل به دو دسته تقسیم کرد: «پاکی ظاهری» و «پاکی درونی». از توضیح درباره پاکی ظاهری، مثلاً پاکی «بدن»، «لباس»، «زمین» و غیره در اینجا صرف نظر میکنیم؛ اما پاکی درونی بیش از هر چیز، شامل پاکی روان، فکر، رای، سخن و پاکی دل است؛ بعبارت دیگر پاکی به دور از هر چه بدی و دروغ و کژی و صفات بد است.

شاهانی چون تهمورث و فریدون که قبلاً فر شاهی داشتند («فر کیانی / فر شاهی / فر شاهنشهی») که اشاره به «تعلق داشتن به خاندان شاهی» است، «فر ایزدی / فره ایزدی» را ابتدا در طول حکومت عادلانه خود بدست می‌آورند؛ مثلاً تهمورث آن را پس از گذراندن یک دوره آموزشی زهد و تزکیه، نزد شیداسپ^۲ و پس از پالوده کردن نفس و روانش، در نتیجه بر اثر پاک شدن از هر چه بدی کسب میکنند^۳ (۳/۲۶):

چنان شاه پالوده گشت از بدی

که تابید از او فره ایزدی

از ملازم پاکی درونی، پاکی «تخم / پی / نژاد» است: «پاکیزه تخم»، «پاک نژاد»، «نژاد پاک». در اینجا باید ابتدا این مطلب را کمی باز نماییم تا سوء تفاهمی را قاطعانه رفع کنیم که بیشتر آریاییهای به اصطلاح ایرانی و انیرانی امروزی، بدان مبتلا هستند. اینان از قرن نوزدهم میلادی به بعد، به تبع اروپاییها، مفهوم «آریایی» را به غلط به معنی «نژاد»، در معنی امروزی آن میپندارند. در شاهنامه هرچند به کرات از «نژاد / تخم / پی / خون» و حتی از «نژاد ایرانی» سخن گفته شده است: «از آن کش ز ایرانیان بد نژاد» (۲۹/۲۱۰)؛ اما این به معنی امروزی نژاد نیست و نباید این معنی، به لفظ «نژاد» هزار سال پیش القا شود که اشتباه است؛ اشتباهی که ابتدا اروپاییان در قرن نوزدهم میلادی

۱. ن. ک. به: ولف: همانجا، تحت «پاک» و «پاکی» و ترکیبات آنها.

۲. شیداسپ، وزیر تهمورث و راهنمای او بود.

۳. ن. ک. به: رستگار، ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵: ۲۴ به بعد: ۲۰۱. و ۲۰۰۶: ۱۷۷ به بعد.

و بعد از آن پی در پی مرتکب آن شده‌اند. اوج این نژادپرستی غیرعلمی و نابخردانه را بویژه در دوران نازیهای هیتلری می‌بینیم. همچنین سوء تفاهم ایرانیان از عبارات «نژاد آریایی» و «نژاد ایرانی» که باید در جای دیگر بدان رسیدگی شود.

«نژاد» به معنی امروزی آن در شاهنامه هرگز بکار نرفته است. به همین دلیل معادلهای آلمانی را که فریتس ولف، برای «نژاد» و همینطور «تخم»، «پی» و «خون» آورده، مسلماً درست بوده است. وی مثلاً برای «نژاد» معادلهای آلمانی، به معنی «از تبار / از قبیله / از خانواده» و یا گاهی هم «از نسل» آورده که درست به همین مفهوم، در اصل شاهنامه مراد بوده است.

البته در شاهنامه مسئله اصل و نسب خانوادگی در رابطه با هویت ایرانی از آنجا مهم است که این موضوع هم مثل مذهب از دیدگاه «نیکی» یا «بدی» مورد توجه قرار میگیرد. این موضوع با عباراتی، مانند «نیک نژاد»، «نیک پی»، «از تخم پاک»، «از تخم نیکان» یا «از تخم شاهان» نقل میشود. اگر کسی، مثلاً شاهزاده، سوار و یا پهلوانی از «نژاد / تخم / پی / خون» خوب باشد، در جامعه از احترام ویژه و از مزایای درباری برخوردار میشود. این نحوه نگرش برای هویت ایرانیان که برای قشر خود در جامعه جایگاه خاصی قائلند، بی‌اهمیت نیست؛ زیرا انسانها با توجه به ثنویت «نیک و بد» که قبلاً بدان اشاره شد، به دو دسته تقسیم میشوند، آنهایی که از تبار نیکان و آنان که از تیره بداندند.^۱ همین مطلب را از زبان رستم فرخزاد بشنویم (۵۰/۱۲۰):

شود بنده بی‌هنر شهریار

نژاد و بزرگی نیاید بکار

ایرانیان، بویژه آنان که به قشرهای مرفه و بالای جامعه تعلق دارند، خیلی نسبت به پاکی خون و اصالت خود حساسیت و توجه دارند. این موضوع را در داستان زال و رودابه (در کتاب ۷) بخوبی مشاهده میکنیم:

زال عاشق رودابه زیبا شده و میخواهد با او ازدواج کند؛ ولی او که دختر مهرباب، شاه کابل است، ریشه‌اش از طرف پدر به ضحاک میرسد. سام، پدر زال و همه بزرگان کشور ایران و در رأس همه، منوچهر، شاهنشاه ایران، فقط به همین دلیل با ازدواج زال و رودابه مخالفت میکنند، با آنکه

۱. حتی سعدی هم چنین میندازد، وقتی میگوید:

«پرتو نیکان نگیرد آنکه بنیادش بد است

تربیت نا اهل را چون گردوان بر گنبد است».

برای آگاهی بیشتر ن.ک. به: گلستان سعدی، باب اول (در عبرت پادشاهان)، حکایت هفتم.

هر دو ایرانی هستند. خون اصیل زال، پهلوان جوان کشور، نباید با خون ناپاک و بد رودابه (تخمه ضحاک / پلیدی) مخلوط شود. سرانجام همگی (براساس نظر پیشگویان سام و منوچهر شاه) در این مورد خاص گذشت میکنند و بر آن میشوند که: «مخلوط کمی از خون بد با خون خوب برای جنگ با بدی مفید خواهد بود». رستم، قویترین پهلوان ایران، نتیجه این سازش است (۱۴۰۱ به بعد، ۸۰۶ به بعد ۷). به هر حال این برداشت، در مورد پاکی تخم، بویژه به هنگام ازدواج (که حتی امروز هم رایج است)، باید بعداً بطور جداگانه مورد پژوهش واقع شود.

۲. آیین پیشینگان / راه پدر / رسم کیان / آیین شاهان

رجوع به اصل و تبعیت از سنتهای آبا و اجدادی (راه پدر / آیین پیشینگان) نه تنها تمام جنبه‌های سنت «یزدان پرستی» را در برمیگیرد؛ بلکه سنتهای مربوط به حکومت شاهنشاهی ایران را هم که لازمه آن وفاداری به فرهنگ و وفاداری به شاهنشاهی ایران است، شامل میشود.^۱ پای‌بند بودن به سنت، بخش مهمی از ایدئولوژی تاریخ و حکومت ایران را تشکیل میدهد و از این‌روی نه تنها شاه ایران ملزم به حفظ آن است، بلکه همه مردم این سرزمین، بویژه آزادگان نیز باید در حفظ آن بکوشند.^۲ مهمترین صفات و ارزشهایی که ناشی از فهم فلسفی ایرانیان از تاریخ، سنت و ایدئولوژی حکومت است و مبنای خودآگاهی آنان را (بویژه در طبقات مرفه و بالای جامعه) از هویت خود تشکیل میدهد، در واقع الگوی ازلی اساطیری هویت ایرانی را در ۱۳ کتاب اول شاهنامه تبیین میکند.

این صفات و ارزشها عبارتند از:

۲-۱. خرد / بخردی، دانش و هنر

۲-۲. آرام / آرامش / ایمنی

۲-۳. خوشی و شادی

۲-۴. سوگ و عزاداری

۲-۵. آزاده / آزادگی

۱. در مورد ابیات مربوط به «مهر» و «وفاداری» ن.ک. به: ولف، ۱۹۳۵: ۷۸۳، تحت «مهر» شماره ۹ و ۱۰.

۲. ن.ک. به: رستگار، ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵: ۱۵ به بعد و ۲۰۰۶: ۱۸۸ - ۱۶۶.

۲-۱. خرد / بخردی، دانش و هنر

خرد و هنر از نعمات خداوندند و هر فردی از آن برخوردار؛ اما این دو نعمت را باید از طریق «آموزش» پرورش داد و بسوی خوبی، یعنی «بخردی / دانشمندی» و «هنرمندی» سوق داد. البته در مورد «هنر» علاوه بر آموزش، «گوهر» یا «مایه» فردی نیز نقش دارد. بخردی، دانش و هنر (و در این ارتباط «توانایی» و «نیک اندیشی») استعدادهایی هستند که از یک طرف مشروعیت یا شایستگی حکومت شاهان نیک را تقویت و حتی تعیین میکنند.^۱ از طرف دیگر ارزشهایی در بخش اساطیری شاهنامه هست که توسط چهار پادشاه اول، همچون پیامبران در چهارچوب یزدان پرستی به جهانیان آموزش داده میشود. در ادامه این فرایند، دیگر فقط شاهان نیستند که به آموزش و ترویج جهانیان می‌کوشند؛ بلکه این کار بیشتر بر عهده آموزگاران متعددی، مانند «موبدان»، «فرهنگیان»، «بخردان» و «داناان» گذاشته شده است. این آموزگاران در کنار وظایف شغلی خود، به تربیت و تعلیم شاهزادگان و افرادی از قشرهای مختلف اجتماع می‌پردازند و به آنها دانش عصر و زمان خود را منتقل میکنند. اردشیر بابکان در اندرز به مردم میگوید (۴۶۸ و ۴۸۷ / ۲۲):

دگر آن که دانش مگیرید خوار

اگر زیر دستید، اگر شهریار

زمانی می‌سای از آموختن

اگر جان همی خواهی افروختن

یا از زبان شاپور ذوالاکتاف (۶۴۷ / ۲۹):

بیاید خرد شاه را ناگزیر

هم آموزش مرد برنا و پیر

و فردوسی شاهنامه را آغاز میکند با:

بنام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

و در چند بیت بعد میگوید:

توانا بود هر که دانا بود

ز دانش دل پیر برنا بود

۱. در مورد «مشروعیت حکومت» ن.ک. به: رستگار، ۱۳۸۴/۲۰۰۵: ۲۲ به بعد و ۱۸۲:۲۰۰۶ به بعد.

و در پایان، شاهنامه را با اشاره به «هرخردمند» به او هدیه میکند (۵۹۰ / ۵۰ و نیز در هجونا‌مه):

بدین نامه بر عمرها بگذرد

بخواند هر آنکس که دارد خرد

۲-۲. آرام / آرامش / ایمنی

آرامش و ایمنی ارزشهایی هستند مطلوب همه؛ اما در شاهنامه می‌بینیم که این ارزشها در برنامه حکومتی شاهان مستبد و ظالم قرار ندارند؛ بلکه در سرلوحه برنامه حکومتی شاهان خوب و عادل دیده میشوند؛ بعنوان مثال اردشیر بابکان میگوید (۴۵۷ / ۲۲):

شما را خوشی جستم و ایمنی

نهان کردن کیش اهرمنی

در اینجا و در اکثر کتابهای شاهنامه، شاهان خوب و امیران آنها تلاش دارند که صلح، رفاه، امنیت و شادی را در ایران رواج و توسعه دهند.

۲-۳. خوشی و شادی

خوشی و شادی دو مشخصه اصلی هویت ایرانی هستند. مردم و بزرگان ایران اکثر اوقات، حداقل به مناسبتهای فردی و خانوادگی، مانند عروسی، تولد فرزند، پذیرایی از مهمان در منازل خود یا برای برگزاری آیینهای مشترک، مثل جشن نوروز، مهرگان، سده در دشت و صحرا یا با برگزاری مسابقات ورزشی در میادین بازی یا در مراسم تاجگذاری و بارعام در دربار یا به هنگام بدرقه مسافران و یا با آیین بندی به هنگام پیشواز از تازه واردان و بویژه به هنگام بازگشت شاهان و سرداران و سپاهیان فاتح از میادین رزم که اغلب به خیابانها میریزند و یا از پشت بامها هلهله میکشند و... این نوع جشنها که اغلب با سرود و آواز رامشگران و هنرمندی چامه‌گویان و هنرپیشه‌ها همراه است، معمولاً چند روز و شب و گاهی هم چند هفته‌یی طول میکشد و طی آن شراب مینوشند و اغذیه خوشمزه ایرانی بویژه کباب میخورند.^۱ به همین جهت است که فردوسی علاقه وافر ایرانیان را نه فقط به «رزم»؛ بلکه به «بزم» هم به کرات نقل میکند. این گرایش عشق به خوشگذرانی؛ حتی امروز هم یکی از مشخصه‌های بارز فرهنگ و هویت ایرانی است. بهرام گور، شاه ساسانی، هزاران «لوری»^۲ را از هند به ایران فرا میخواند تا مردم از هنر آنان لذت ببرند. برای این کار وی دستور میدهد که همه مردم کشورش فقط نصف روز کار کنند و نیمه دیگر روز را با

۱. ن. ک. به: ولف، ۱۹۳۵: ۷۸۵، تحت «می» و نیز: ۶۳۱ تحت «کباب».

۲. رامشگر.

جشن و پایکوبی بسر برند. رستم فرخزاد که نگران از بین رفتن فرهنگ ایران به دست اعراب است، با حسرت میگوید (۱۲۷-۱۲۶/۵۰):

چنان فاش گردد غم و رنج و شور
که شادی به هنگام بهرام گور
نه جشن و نه رامش نه کوشش نه کام
همه چاره و تنبل و ساز دام

۲-۴. سوگ و عزاداری

متضاد «خوشی و شادی» سوگ و عزاداری است که حتی امروزه هم با آنها از مشخصه‌های بارز فرهنگ و هویت ایرانی بشمار می‌آیند. ایرانیان همانطور که به شادی اهمیت زیادی میدهند، به همان نسبت هم به عزاداری و سوگهای جانگداز و توأم با درد میپردازند. مثالهای آن در شاهنامه کم نیست؛ سوگ کیومرث بخاطر سیامک، سوگ ایرانیان بخاطر ایرج و سیاوش، سوگ رستم و تهمینه بخاطر سهراب و سوگ جریره برای فرود، سوگ شیرین برای خسرو پرویز و سوگهای دیگر.

۲-۵. آزاده / آزادگی

آزادگی یکی از فضیلت‌های بنیادین در فرهنگ ایران است که آن را به بهترین وجه در شخصیت، پندار، گفتار و کردار بزرگان، پهلوانان و گردان ایران زمین می‌بینیم. ترجمه این لفظ به زبان آلمانی آسان نیست، همانگونه که اگر بخواهیم هویت ایرانی را در یک عبارت کوتاه تعریف کنیم. اگر بخواهیم هویت ایرانی را با یک کلمه بیان کنیم، چیزی جز «آزادگی» شایسته آن نیست. بی‌دلیل نیست که فردوسی لفظ «آزادگان» را بعنوان مترادف با «ایرانیان» بکار میبرد.^۱ یک آزاده میتواند شاه یا یک انسان معمولی و ساده باشد؛ فقط کافی است که در زندگی خصوصی و اجتماعی با رفتارش نسبت به ایران و ایرانیان و حتی بیگانگان نشان دهد که آزاده است. یک آزاده یزدان پرست، نیک اندیش، نیکوکار، نیکو کردار، نیکو سخن، خوب گفتار، پاک اندیش و اهل داد و دهش، درستکار و راستگوی است. کردارش مبتنی بر خرد و دانش و هنر و رای دادخواه و بر احساس نیک استوار است، هم دل دارد و هم مهر و وفا و دوستی، هم شور و شادی دارد و هم

۱. نویسنده در سخنرانی و مقاله‌یی در راونا (ایتالیا)، درباره این گروه اجتماعی و ایدئولوژی آن بطور مشروح توضیح داده است (۲۰۰۶م). در این مورد ن.ک.به: رستگار، ۱۳۸۴: ۴۰-۹ و نیز ن.ک.به: ولف، ۱۹۳۵: ۱۱، تحت آزادگان.

خشم و اندوه و غم و سوگ. دانش و توانایی توأم با تعهد و جانبداری از مشخصات اوست؛ اهل پیمان و سوگند است و سربلند از ایرانی بودنش. او دلیر است و دشمن روز و ستم؛ او علیه ظلم می‌جنگد، حال از طرف هر کسی باشد؛ با هرگونه استبداد مخالف است، حتی اگر از طرف شاه ایران یا کشورهای همسایه باشد.^۱ آزادگان، شاهان خود را که ظالمانه حکومت میکنند و از ظلم خود هم نادم نمیشوند از حکومت ساقط میکنند، (مثلاً جم، قباد) و اگر لازم شود، شاه جدیدی را بر میگزینند، مانند زو، کیقباد، پوراندخت یا تعدادی دیگر؛ بعنوان مثال وقتی که طوس، آن شاهزاده پیر، با بی‌اعتنایی به دستور کیخسرو، فرود برادر او را از روی حسد میکشد، کیخسرو، مقام آزادگی را از او سلب میکند (۱۳۰۶ - ۱۲۹۵ / ۱۳).

آزادگان در زمان بحران جمع میشوند و در مورد اوضاع کشور به شور می‌نشینند. شادی و جشن به اندازه سوگ، کین و کین‌خواهی از علائق قلبی آنان است؛ زیرا نمیتوانند بی‌عدالتی و ظلم را بی‌جواب و بدون مجازات بگذارند. آنها با سربلندی که یک ایرانیند، زندگی میکنند و می‌میرند. آزادگان نماد هویت ایرانی هستند و با پندار، کردار و گفتار نیک خود نماینده نیکی و راستی و دشمن بدی‌اند. در پایان بر مصداق یک شعار سربازان آلمانی که می‌گویند «همه سربازان مردند، ولی همه مردان سرباز نیستند» باید بگوییم:

همه آزادگان ایرانی هستند، ولی همه ایرانیان آزاده نیستند.

۱. رفتار و کردار شاهان و پهلوانان و بزرگان ایران، اغلب خردمندانه و نیک است. اگر شاهی یا پهلوانی هم ناپرخدانه عمل کند و یا سخنی نابسزا بگوید، همه بویژه آزادگان بر او ایراد می‌گیرند و در اصلاح او میکوشند، مثلاً نوزر، شاهزاده طوس، کاووس شاه، گرگین، بهرام چوبینه، شیروی و تعدادی دیگر.

منابع فارسی

کتاب

- رستگار، نصرت‌الله؛ جایگاه و نقش اجتماعی زنان در شاهنامه، دفتر دوم، فردوسی‌پژوهی، تهران: خانه کتاب، ۱۳۹۰.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۸ جلد، ۱۳۸۶، دفتر هشتم.
- مول، ژول؛ شاهنامه فردوسی، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۶۳.
- ولف، فریتس؛ فرهنگ شاهنامه فردوسی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.

مقاله

- انوری، حسن؛ «ایران در شاهنامه»، بخارا، شماره‌های ۷۸ - ۷۷، مهر و دی ۱۳۸۹، ص ۳۲-۴۲.
- رستگار، نصرت‌الله؛ «رد پای هویت ایرانی در شاهنامه»، آینه میراث، شماره ۵۳، ۱۳۹۳-۱۳۹۲، ص ۶۳۶ - ۶۱۹.
- _____؛ «مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی»، آینه میراث، شماره ۲۹، ۱۳۸۴، ص ۴۰-۹.

منابع لاتین

1. Primärliteratur

Šāhnāme-Ausgaben

- Bertel's et al. (Hrsg.), Firdousi: *Šāhnāme*. Kričeskij tekst. Tom LIX. Pod redakciej E. È. Bertel'sa [et al.]. (Pamjatniki literatury narodov Vostoka. Teksty. Bol'saja serija II). Moskva 1960-1971.
- Khaleghi-Motlagh (ed.), Abu'l-Qasem Ferdowsi: *The Shahnameh* (The Book of Kings), ed. by Djalal Khaleghi-Motlagh, Vol. 1-5, Costa Mesa, California - New York 1988, 1990, 1992, 1994, 1997. Vol. 6 (Persian Text Series. N.S. 1), ed. by Djalal Khaleghi-Motlagh - Mahmoud Omidisalar, New York 2005. [.: شاهنامه s. o. Anm. 3.]
- Macan, Turner: *The Shah Name*. 4 vol., Calcutta 1829.
- Mohl, Jules: *Le Livre des Rois*. 7 vol., Paris 1838-1878.

- Vullers, Joannes Augustus: *Firdusii Liber Regum qui inscribitur Schahname*. Lugduni Batavorum. 1877-1884. Tomus primus MDCCCLXXVII. Tomus secundus MDCCCLXXIX. Tomus tertius, MDCCCLXXXIV.

2. Sekundärliteratur

- Ahn, Gregor: *Religiöse Herrscherlegitimation im achämenidischen Iran: Die Voraussetzungen und die Struktur ihrer Argumentation*. (Acta Iranica 31), Leiden 1992.

- Bailey, H. W.: s.v. *Arya*. In E. Yarshater, ed., *Encyclopedia Iranica*, II, pp. 681-683, London-New York 1987.

- Bayat-Sarmadi, Dariusch: *Erziehung und Bildung im Schahname von Firdousi. Eine Studie zur Geschichte der Erziehung im alten Iran*. (Islamkundliche Untersuchungen 4), Freiburg 1970.

- Ehlers, Jürgen: *Mit goldenem Siegel. Über Briefe, Schreiber und Boten im Šāhnāme*. (Beiträge zur Iranistik 19), Wiesbaden 2000

- Knauth, Wolfgang/Nadjmabadi, Sejfoddin: *Altiranisches Fürstenideal von Xenophon bis Firdausī nach den einheimischen Quellen dargestellt*. Wiesbaden - Stuttgart 1995.

- Rastegar, Nosratollah: „Das heroische Naturbild in Firdausīs Šāhnāme“. In: Scholz, Bernhard (Hrsg.): *Der orientalische Mensch und seine Beziehung zur Umwelt*. Beiträge zum 2. Grazer Morgenländischen Symposion (2.-5. März 1989). Graz 1989, 137-147.

- Rastegar, Nosratollah: „Spuren iranischer Identität in Firdausis Schahname“, in: Iranian Identity in the Course of History, Proceedings of the Conference Held in Rom, 21-24 September 2005, Serie Orientale Roma CV. *Orientalia Romana* 9. Ed. By Carlo G. Cereti ..., Roma, Istituto Italiano per L' Africa e L' Oriente, 2010, pp. 265- 287.

- Rastegar, Nosratollah: „Herrschaftslegitimation aus der Sicht Firdausīs: Machtergreifung iranischer Könige im Šāhnāme. Prolegomena zu einer historisch-vergleichenden Studie“, in: *Proceedings of the 5th Conference of the Societas Iranologica Europæa held in*

Ravenna, 6-11 October 2003 Vol. II: Classical & Contemporary Iranian Studies, Edited by Antonio Panaino & Riccardo Zipoli, Mimesis Milano 2006, pp. 165-188.

– Rastegar, Nosratollah: Zum Stellenwert der Frauen in Firdausī Schahname. [Vorgetragen am 19.09.2007 an der 6th European Conference of Iranian Studies, 18.09.– 22 September 2007, Vienna, Austria]; erschienen 2011 in: *Studia Iranica. Cahier 45: Mediaeval and Modern Iranian Studies. Proceedings of the 6th SIE Conference of Iranian Studies (Vienna, 2007)*, Paris 2011, pp. 149–165 . [ISBN: 978-2-910640-31-6].

– Schmitt, Rüdiger: „Königtum im Alten Iran“. *Saeculum* 28, 1977, 384-395.

– Schmitt, Rüdiger: *Compendium Linguarum Iranicarum*. Wiesbaden 1989:

Schmitt, Rüdiger: „Iranische Sprachen: Begriff und Name“, 1.3.–

Schmitt, Rüdiger: „Altiranische Periode. 2.0: Die altiranischen Sprachen im Überblick“, 25-31.

– Shahbazi, A. Shapur: „An Achaemenid Symbol II. Farnah‘ (Go given) Fortune’ symbolized“. *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, N.F. 13 (1980), 119–147 .

– Shahbazi, A. Shapur: „Darius’ ‘haft kišvar’“. In: Koch, Heidemarie/MacKenzie, David Neil (Hrsg.): *Kunst, Kultur und Geschichte der Achämenidenzeit und ihr Fortleben*. (Archäologische Mitteilungen aus Iran. Erg.– Bd. 10). Berlin 1983, 239-246. .

– Wolff, Fritz: *Glossar zu Firdosis Schahname* [mit Supplementband: Verskonkordanz]. Berlin 1935. [Reprogr. Nachdruck Hildesheim 1965 _hiernach zitiert].